

معرفی

کتاب:

سقای

آب و ادب



اطلاعات فهرست نویسی کتاب:



عنوان	سقای آب و ادب
پدیدآور اصلی	شجاعی، مهدی
موضوع	عباس بن علی (ع)، ۲۶ - ۶۱ ق. -- داستان واقعه کربلا، ۶۱ ق. -- داستان داستانهای مذهبی -- قرن ۱۴ داستانهای کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
شرح	کتابنامه ISBN 978-964-337-597-3
ناشر	کتاب نیستان
تاریخ اثر	۱۳۸۹
مشخصه ظاهری	۲۶۴ ص
شماره بازیابی	PIR۸۱۲۳ / ج۲۶ / س۷ ۱۳۸۹ شگ / ۲۷۵ ع ۹۵۳۸ / ۲۹۷
شابک / شاپا	978-964-337-597-3
نوع	کتاب



معرفی کتاب:

سقای آب و ادب، اثری است متفاوت از سید مهدی شجاعی؛ رمان و روایتی از زندگی حضرت عباس(ع)، که بعد از سال‌ها، اندک اندک جامه خلق پوشیده و این روزها در ظرف کتاب تقدیم مخاطبان شده است. رمان به یقین متفاوت است با آثاری از همین قلم، هم از حیث فرم و هم از حیث نوع نگاه محتوایی. اثر شامل ده فصل است: عباس علی، عباس ام‌البنین، عباس عباس، عباس سکینه، عباس مواسات، عباس زینب، عباس ادب، عباس حسین، عباس فرشتگان، عباس فاطمه. در هر فصل رفت و برگشت روایی متعدد و متنوعی دیده می‌شود. اما آنچه این کتاب را از حیث محتوا با دیگر آثار شجاعی متمایز می‌کند، بیشتر در فصل عباس فرشتگان به چشم می‌آید. در سایر فصول نویسنده دقیق و کامل بر اساس مستندات تاریخی، به روایت زندگی حضرت عباس(ع) می‌پردازد؛ اما در فصل نهم، شجاعی شیوه‌ای جدید را پیش می‌گیرد، روایتی متفاوت با مضامینی که بیشتر استحسان اوست، مفاهیمی جدید و نگاهی نو به شخصیت حضرت عباس بن علی(ع).



قسمت زیبایی از کتاب:

حسین همچنان در کنار پیکر عباس نشسته است که عباس از پیکر خود برمی‌خیزد. افواج بی‌شمار ملائک، با هودج‌هایی از نور و چهره‌هایی سرشار از شور و سرور، او را چون نگین در حلقه حضور می‌گیرند.

عباس اگرچه همه‌شان را به روشنی و وضوح می‌بیند اما چشم از چراغ حسین بر نمی‌دارد. انگار ناخودآگاه و بی‌اراده در باشکوه‌ترین و نورافشان‌ترین هودج نشانده می‌شود و صدایی نرم و لطیف در گوشش طنین می‌افکند: برویم.

عباس که همچنان سراپای نگاهش مجذوب حضرت حسین است با اراده و خودآگاه می‌پرسد؛ کجا!؟

و ملائک گویی که یک تن‌اند تکثیر شده در هزاران هزار، با دست نشان می‌دهند و به زبان – یکصدا – می‌گویند: بهشت!

عباس به خود یا به آنان می‌گوید: این خلاف ادب، خلاف مروت، خلاف اخوت، خلاف ارادت، خلاف مواسات و خلاف عاشقی است که من پیش از حسین قدم به بهشت بگذارم. و بعد با لحنی که از حضور آشکار و استوار پاسخ در دل سوال حکایت می‌کند، می‌پرسد:

– اگر حسین پشت سر است، اصلاً بهشت پیش رو کجاست؟ به چه معناست!؟

عباس که اکنون میان او و زمین هزاران گام فاصله افتاده است محکم و قاطع می‌گوید:

– اگر به اختیار من است، قدم از قدم بر نمی‌دارم. من بی حسین کیستم!؟ من بی حسین نیستم. من از حسین آمده‌ام و به حسین باز می‌گردم....